

زندادان هوس !

آزادی بهمان معنای ابتدائی و اجمالی که در اولین لحظه برخورد با این کلمه مفهوم میگردد مورد احترام و علاقه انسان است . و اهتمام او برای بدست آوردن آن بقدری است که آزادی را با حیات و زندگی برابر دانسته فقدان آنرا با آغاز مرگ و زوال و یا زندگی تلخ و ناگواری برابر میدانند .

بهین علت آنرا از حقوق مقدسه بشر شمرده و در نگهداری و حفظ آن و گاه برای تحصیل آن با گرانبها ترین سرمایه وجود خود یعنی «جان» از حریم آن دفاع میکنند . در آغاز خلقت و ابتدای تمدن که انسان ساده ترین مراحل زندگانی را طی کرده ، در دل جنگلها و غارها زندگی نموده ، هنوز از استمداد های نهفته خود و قوای طبیعت استفاده نکرده بود . او از ابتدائی ترین نعمتی که برخوردار بود همین آزادی و حریت بود . آزادی بشر مانند بسیاری از عواطف و تمایلات اوریشه های عمیق و استناد تام و تمامی بقوای فطری و طبیعی آدمی دارد .

روی همین جهات انسان طبعاً طالب آزادی است و از گرفتاری و در بند بودن وحشت دارد ، هر چند این گرفتاری مستند بدیگران باشد . بلکه از این هم بالاتر حتی نسبت بگرفتاری یک برنده کوچک در خود احساس ناراحتی میکند .

آنانکه دلی حساس و قلبی پر عاطفه دارند بهمان اندازه که از زیبایی برنده کوچکی که در کنج قفس جای گرفته و دلهای مردم را با آواز خوش جذب نموده لذت میبرند ، بهمان نسبت یا بیشتر ، از گرفتاری و در بند بودن آن برنده در خود احساس ناراحتی میکنند . زیرا این برنده با همه زیبایی ، زندانی میباشد و قفس با همه نقش و نگاری که دارد زندان اوست ، و زندان بهر شکل و هیئتی که باشد بالاخره زندان است و مورد نفرت و انزجار میباشد .

امروز بشر با تمام نیروهای خود برای بدست آوردن آزادی و بر خورداری کامل از آن سعی و کوشش میکند و روز بروز دامنه فعالیت و کوشش او برای این موضوع وسیع تر میگردد . اما بشر کنونی يك اشتباه دارد که باید آنرا خطای بزرگی دانست . این اشتباه علاوه بر اینکه سد و مانع مقاصد عالیه بشر بوده و از رسیدن به هدف ممانعت میکند اصولاً او را از آسایش جسمی و روحی باز میدارد . آن اشتباه و خطای بزرگ اینست که انسان تمام سعی و کوشش خود را مصروف آزادی تن کرده و از آزادی روح و روان غفلت ورزیده و با سرعت سرسام آوری بسوی مظاهر آزادی تن در حرکت و تکاپو است .

* * *

نگرانی واضطراب

امروز همانطور که ما شاهد پیشرفت های مادی ممالک متقدم و مترقی جهان هستیم بهمان نسبت هم نگرانییم بطوریکه هرروزه چندین کتاب و رساله بعنوان گوناگون از کتابهای خارجی ترجمه شده در دسترس مافرار میگیرد و موضوع و نام این کتابها و رساله ها همه و همه از اضطراب و تشویش و ناراحتی های روحی سخن میگوید . اگر چه ذکر هر یک از این کتابها در این نوشته خالی از تطویل نمیشود ولی میتوان همه آنها را در تحت عنوان جامعی نام برد آن عنوان اینست : « چگونه با ناراحتی و نگرانیهای روحی مبارزه کنیم؟ » شاید صدها کتاب از این نوع و صدها رساله در همین باب نگاشته شده که تنها قسمتی از آن در دسترس مافرار گرفته است

این کتابها را نوعاً از ممالک و سرزمین های برای ما تحفه می آورند که آزادی و حریت آنها زیانزد جهانیان بوده و داستان های از آزادی مردم این ممالک شنیده ایم . اگر تنها پیشرفت های مادی و آزادی جسمی برای تحصیل آسایش و راحتی و رسیدن به سعادت کافی بود پس این همه اضطراب و نگرانی و انقلابات روحی از کجا بوجود می آید؟! البته منظور این نیست که این شکست های روحی را صد درصد مستند بآزادی جسمی دانسته و یگانه عامل آنها را در خلال آزادی تن جستجو کنیم چه بسیار روشن و بدیهی است که تحقق این ناراحتی ها مستند به عوامل فراوان و گوناگونی میباشد . ولی از این موضوع نیز نمیتوان در گذشت که آزادی در شهوات و امیال نفسانی و فرورفتن در خواسته های جسمانی تأثیر و ارتباط قابل توجهی با نگرانیهای درونی و روانی دارد و یکی از عوامل مهم آن بشمار میرود .

نتیجه آزادی شهوت

افلاطون میگوید: بزرگترین اشتباهی که پزشکان مرتکب میشوند اینست که سعی در معالجه جسم دارند. بدون اینکه لحظه‌ای در صدد شفای فکر و روح بر آیند؛ در حالی که جسم و فکر توأم است و نمیتوان آنها را جدا انگاشت و آنها را جدا گانه معالجه کرد...
 ای کاش یکدهم تشریفات و تشکیلات بزرگی که در اجتماع کنونی برای شفای بیماران تن بوجود آمده برای بهبودی و سلامتی بیماران روح ورنجوران روان اختصاص داده میشد. در آن بیمارستانها فقط بیماران روحی را معالجه میکردند. آنها که دل‌های پراز شهوت و سینه‌های پر حسد و کبر دارند تحت نظر اطبای روحی و اساتید اخلاقی مورد معاینه قرار گرفته هر مرضی را با دوائی معالجه میکردند تا مرضهای روحی از قبیل اعتیاد بقرمار و الکل و خیانت و شهوت و غیره درمان می‌یافت.

تمدن امروز با تمام پیروزی‌ها که نصیبش شده هنوز این مسئله را حل ننموده که: زندان علاوه بر اینکه: بیماران روحی را علاج نمیکند شاید در اثر تماس و برخورد بیماران با یکدیگر مرضهای روحی هر یکی بدیگری سرایت کرده بالنتیجه بیماری که دارای يك مرض روحی بوده وقتی از زندان بیرون می‌آید علاوه بر اینکه بیماری او التیام نیافته مرضهای دیگری هم در وجودش راه یافته است.

ای کاش بجای زندان و اداره کردن تشکیلات عریض و طویل آن اولیای امور همت بر این میگماشتند که تخم مرض‌های روحی و جسمی را که در کمال آزادی در دل اجتماع وجود دارد معدوم کنند و ریشه‌های فساد اخلاق و معنویات را قطع نمایند.

آیا نابود کردن مراکز فساد و شهوت بهتر است یا آنکه با انواع گوناگون این محافل و مجالس را آزاد گزارده بر تعداد زندان و اطاقهای آن بیفزایند؟

آیا با تصویب آزادی منابع شهوت و گناه، انتظاری جز فساد عمومی و تباهی اجتماع میتوان داشت؟

شاید برخی از مردم چنین پندارند که تمدن امروز با آزادی که به‌مراه خود دارد می‌تواند اجتماعات بشری را با آسایش و راحتی سوق داده دل و روح آدمی را بسعادت و آرامش نزدیک سازد. ولی با آنکه محاسبه معلوم میگردد که این خواسته علاوه بر اینکه تامین نمیشود سرانجام باعث گرفتار شدن در زندان روح است که بر مراتب وحشتناکتر از زندان تن است.

تا زین زندان آزاد شویم

بشر تا این زنجیر و قید های نفسانی را از دست و پای روح خود باز نکند . گذشته از اینکه با آزادی واقعی نرسد همچون بندگان ذلیل ، مطیع و فرمان بردار دستور های شیطانی نفس خواهد بود و دیو وحشت و اضطراب در خانه دل او منزل خواهد گرفت .

در همین اجتماع ، مردمی رامی بینیم که در منازل بسیار زیبا زندگی میکنند و از بهترین مظاهر حیات مادی برخوردار میباشند ، وقتی از ظاهر ایشان گذشته بروحیات آنها نزدیک میشویم می بینیم در زندانی بس مخوف و تاریک جای دارند و فشارهای جانکاهی روح و روان آنها را میآزارد .

شربت زندگی در کام آنها تلخ و بر چهره های افسرده ایشان غبار غم و اندوه نشسته است . این نگرانی و اضطراب از چیست ؟؟ جز اینستکه دل های آنها گناهکار و گرفتار بندهای هوی و هوس است ؟ آیا زندان هوس از زندان تن مخوف تر نمیباشد ؟؟

ومن یردان یضله یجعل صدره ضیقاً حراً جا کانه ایصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون > انعام - (۱۲۵)

روح ایمان !

امام صادق (ع) میفرماید : ان من حقیقة الایمان ان
تؤثر الحق وان ضرك علی الباطل وان نفعك وان لا یجوز
منطقك علمك

« دو چیز نشانه حقیقت ایمان است : نخست اینکه حق را بر باطل مقدم داری اگر چه آن حق بضرر تو و آن باطل بِنفع تو تمام شود دیگر اینکه گفتار تو بیش از علم تو نباشد (یعنی در آنچه نمیدانی دخالت مکن !)